

# نیروهای مولده و مناسبات تولیدی

مجموعه وسایل تولید و نیروی کار را که در روند تولید به هم پیوسته است نیروهای مولده می‌نامیم. مجموعه مناسبات اقتصادی که در روند تولید اجتماعی میان انسان‌ها برقرار می‌شود، مناسبات تولیدی نامیده می‌شود. مهم‌ترین بخش این مناسبات عبارت است از مجموعه روابطی که در درون آن نیروی کار انسان مولد به وسایل تولید پیوند می‌یابد و حلقه مرکزی آن مالکیت وسایل تولید است.

## اقتصاد سیاسی شیوه تولید سرمایه‌داری با ذکر نمونه‌هایی از رشد سرمایه‌داری

### در ایران

ف. م. جوانشیر، انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۶۰

### فصل اول - اقتصاد سیاسی چیست

#### ۱- نیروهای مولده و مناسبات تولیدی

پدیده‌های اجتماعی نیز مانند پدیده‌های طبیعی قرن‌هاست فکر دانشمندان را به خود مشغول می‌دارد. تا پیش از پیدایش مارکسیسم، علوم اجتماعی، علم به معنای واقعی کلمه نبودند و بیش از آنچه واقعیت خارج را منعکس کرده و قوانین

تکامل آن را کشف و بررسی کنند مجموعه‌ای از حدسیات، نظریات شخصی و تصورات ذهنی به دست می‌دادند و به گفته لنین:

«جامعه‌شناسی و تاریخ‌نویسی قبل از مارکس فاکت‌های خام از هم گسیخته را روی هم می‌انباشت و تصویری از برخی جوانب روند تاریخ به دست می‌داد.»<sup>۱</sup>

تنها پس از پیدایش مارکسیسم است که علوم اجتماعی، نظیر علوم طبیعی بر پایه استوار علمی قرار گرفته و با مقوله‌ها و قوانین روشن و مشخص علمی سر و کار یافته اند. مارکس با کشف درک ماتریالیستی تاریخ، ادامه و گسترش ماتریالیسم بر عرصه پدیده‌های اجتماعی، بررسی این پدیده‌ها را از ذهن‌گرایی رها کرده و نشان داد که سیستم مناسبات اجتماعی نیز، نظیر پدیده‌های طبیعی دارای قانونمندی عینی تکامل است و می‌توان شرایط اقتصادی تولید را- «با دقت علوم طبیعی»<sup>۲</sup> مورد بررسی قرار داد.

کشف مارکس مانند هر کشف عظیم دوران‌سازی نبوغ‌آمیز و در عین حال ساده است. مارکس این فاکت کاملاً ساده و بدیهی را بیان می‌کند که:

انسان‌ها نخست باید بخورند، بنوشند، مسکنی داشته و لباسی بپوشند تا بتوانند به سیاست، علم، هنر، مذهب و غیره بپردازند. بنابراین تولید وسایل مادی ابتدایی زیست و لذا درجه تکامل اقتصادی هر خلق یا هر دوران پایه‌ای را تشکیل می‌دهد که بر روی آن نهادهای دولتی، نظریات قضایی، هنر و حتا اندیشه‌های مذهبی انسان‌های مربوطه فرا می‌روید. پس، از روی آن پایه است که باید این‌ها را توضیح داد و نه برعکس، آن‌طور که تاکنون معمول بود.<sup>۳</sup>

در واقع کشف مارکس آن قدر ساده است که ابتدا جزو بدیهیات به نظر می‌آید. روشن است که انسان‌ها برای این‌که اصولاً موجود باشند تا بیاندیشند و هنری آفریده و دولتی بسازند باید بخورند، بنوشند، مسکن و مأوایی داشته باشند. اما همین نکته ساده و بدیهی قرن‌ها و قرن‌ها از دید انسان‌ها و دانشمندان و محققین جامعه انسانی دور بود و هر گاه که کار به بررسی پدیده‌های اجتماعی و توضیح حوادث تاریخی می‌رسید، دانشمندترین دانشمندان از درک این امر بدیهی و رابطه

آن با پدیده‌های اجتماعی باز می‌ماندند. چرا؟ زیرا سخن تنها بر سر این نیست که انسان‌ها نخست باید بخورند و بنوشند و ... تا بتواند بیاندیشند و نهادهای دولتی و اجتماعی و هنری و مذهبی به وجود آوردند، بلکه سخن بر سر این است که انسان‌ها، برای این که بخورند، بنوشند، بپوشند و غیره و غیره باید نیازمندی‌های خود را تولید کنند (شکار کنند، ماهی بگیرند، گندم بکارند، آرد کنند، نان بپزند، مصالح ساختمانی تهیه کنند، خانه بسازند، پارچه ببافند، لباس بدوزند و غیره و غیره) به عبارت دیگر این مطلب بسیار بدیهی که انسان‌ها باید بخورند، بنوشند، بپوشند ... به دنبال خود این پرسش بسیار مهم و غیربدیهی را می‌آورد که انسان‌ها نیازمندی‌های خود را چگونه تولید می‌کنند و در جریان و روند مداوم و بدون وقفه تولید چه مناسباتی میان انسان‌ها برقرار می‌شود و نقش این مناسبات در مجموعه مناسبات میان انسان‌ها و در سازمان کلی جامعه انسانی چیست؟

در آغاز قرن هیجدهم یک نویسنده انگلیسی به نام دانیل دوفو داستان خیال‌پردازانه‌ای نوشت به نام «روینسون کروزو» که در آن سرنوشت خیالی یک بازرگان انگلیسی را که بر اثر غرق شدن کشتی در جزیره غیرمسکونی افتاد حکایت می‌کرد. بازرگان انگلیسی- روینسون کروزو انسان تنهایی است که رابطه‌ای با هیچ انسان دیگری ندارد و خود به تنهایی و جدا از جامعه انسانی همه نیازمندی‌های خود را تولید می‌کند. این داستان خیال‌پردازانه هنوز هم در میان کتاب‌های تربیتی کودکان جایی دارد چرا که کروزو نمونه برجسته‌ای است از انسانی کوشا، کارآمد و خویشتن‌دار که در نبرد با طبیعت پیروز می‌شود و از نظر خصایص پیکارجویانه می‌تواند سرمشقی برای کودکان باشد.

اما جامعه‌شناسان و اقتصاددانان بورژوایی به سرنوشت کروزو اهمیت و مقیاس به مراتب بیش از این‌ها دادند و در باره جامعه انسانی این تصور را پدید آوردند که گویا انسان-تولیدکننده‌ای است مجزا و منفرد و جامعه انسانی ترکیبی است از تولیدکنندگان مجزا و منفرد که میان خود قرار گذاشته اند موافق موازینی با هم زندگی کنند. تکیه روی تولیدکننده مجزا و منفرد-روینسونی- هنوز هم پایه بسیاری از تئوری‌های بورژوایی جامعه‌شناسی و اقتصاد سیاسی است و در درسامه‌های دانشگاهی- از جمله دانشگاه‌های ایران تدریس می‌شود. در حالی که چنین تصویری از انسان تولیدکننده و جامعه انسانی به

هیچ‌وجه با واقعیت وفق نمی‌دهد و مطلقاً غیرعلمی است. انسان هرگز حتا در ابتدایی‌ترین مراحل پیدایش و تکامل خود نیز تنها نبوده و نیازمندی‌های زندگی خویش را مجزا از زندگی دیگران تولید نمی‌کرده است. انسان موجودی است اجتماعی و از نخستین روز پیدایش به حالت جمعی در گروه‌های خانوادگی می‌زیسته و با گذشت زمان جامعه خود را گسترش داده و می‌دهد.

انسان مولد، نه به صورت انسانی جدا از جامعه، بلکه به صورت جزئی از یک جامعه مفروض تولید و مصرف می‌کند. تولید امری اجتماعی و سازمان یافته است و لذا به جای آفریدن انسان فرضی منفرد در عالم خیال و تصور، باید انسان واقعی اجتماعی را شناخت و دید که این انسان اجتماعی در درون چه مناسبات تولیدی و چه ساختار (استروکتور) اقتصادی مشغول تولید است و این ساختار اقتصادی چگونه و موافق کدام قوانین تکامل می‌یابد و چه نقشی در پیدایش و تکامل سایر مناسبات و نهادهای اجتماعی و سیاسی دارد.

برای درک این مطلب باید توجه داشت که هر انسانی به طور جداگانه برای خودش کفش، کلاه، لباس، نان، خانه و ... تولید نمی‌کند. همه این وسایل و نیازمندی‌های زندگی و یا بنا به اصطلاح اقتصادی «خواسته‌های مادی» به طور اجتماعی تولید می‌شود و بسته به سطح تکامل جامعه، تولید اجتماعی نظم معینی دارد و میان افراد جامعه و در جریان تولید مناسبات معینی برقرار می‌شود.

موضوع را بیش‌تر توضیح می‌دهیم:

برای تولید خواسته‌های مادی از نان و کفش و کلاه گرفته تا ماشین و هواپیما و تجهیزات کارخانه‌ها و مسکن و بندر و جاده وجود سه عامل ضروری است:

۱- کار انسانی

۲- وسایل کار

### ۳- محمول و یا موضوع کار

انسان کارکن با مهارت معینی که دارد وسایل کار را به کار می‌اندازد و به وسیله آن روی زمین، یا ماده اولیه تأثیر می‌گذارد تا آن را به صورتی که برای رفع نیازمندی‌های خویش لازم دارد، درآورد. مثلاً برای تولید گندم. دهقان گندم‌کار یعنی انسانی که مهارت معین و قدرت جسمانی معین دارد. **وسایل کار**: یعنی ابزار شخم‌زنی، بذرپاشی، آبیاری، دروکنی ... و غیره را بسته به درجه تکامل (از بیل و خیش گرفته تا تراکتور و خرمن‌کوب مدرن) به کار می‌اندازد تا روی **موضوع کار** یعنی زمین قابل کشت، آب، بذر گندم، کود و غیره آن‌چنان تأثیر بگذارد که مقدار گندمی بیش از بذری که کاشته به دست آورد.

وسایل کار و موضوع کار در مجموع خویش وسایل تولید نامیده می‌شود که انسان با نیروی کار خود آن را به خدمت می‌گیرد تا خواسته‌های مورد نیاز خویش را تولید کند.

مجموعه وسایل تولید و نیروی کار را که در روند تولید به هم پیوسته است **نیروهای مولده** می‌نامیم.

تا اینجا ظاهراً مسأله ساده است. دهقان شخم می‌زند. بذر می‌پاشد و گندم تولید می‌کند. کفاش چرم را می‌برد و می‌دوزد و به قالب می‌کشد و کفش تولید می‌کند. اما در همین جا یک نقطه گرهی وجود دارد که باید به آن توجه کرد. و آن این‌که هر دهقانی در هر زمان و مکانی بذر و زمین و وسایل کار و غیره ندارد و هر کفاشی صاحب چرم و ابزار کفاشی و دکان کفاشی نیست. و لذا برای این‌که گندم و یا کفش تولید شود دهقان و کفاش باید شرایط معینی را بپذیرند تا بتوانند به وسایل تولید دسترسی پیدا کنند. این شرایط تصادفی و مربوط به هر تولیدکننده جداگانه و نتیجه توافق شخص او با فرد دیگر جامعه نیست، بلکه نظم معین اجتماعی است. در دوران‌ها و زمان‌ها و مکان‌های مختلف و در کشورهای گوناگون، انسان مولد با شرایط گوناگون امکان دسترسی به وسایل تولید را کسب می‌کند و اگر این شرایط را

نپذیرد و از انجام وظایف ناشی از آن سر باز زند اصولاً به این وسایل دسترسی پیدا نخواهد کرد و نخواهد توانست تولید کند. به عبارت دیگر وقتی از به هم پیوستن وسایل تولید و نیروی کار انسانی سخن می‌گوییم باید توجه کنیم که این پیوند امری اجتماعی است و انسان مولد تنها در درون نظم معین اقتصادی - اجتماعی است که می‌تواند به این وسایل دست یابد و آن را در اختیار بگیرد.

برای مثال، تولید گندم و کفش را در کشور خودمان در نظر می‌گیریم. چنان‌که می‌دانیم در کشور ما تا سال‌های اخیر نظام ارباب - رعیتی بر اقتصاد حاکم بود. به این معنا که زمین، آب، بذر و گاو به طور عمده در مالکیت ارباب قرار داشت. دهقان گندم کار نمی‌توانست به ابزار کار و وسایل کار دسترسی پیدا کرده و به تولید گندم بپردازد، مگر این‌که نظام ارباب - رعیتی را بپذیرد و موافق اصول مزارعه محصول کار خود را میان عوامل پنج‌گانه: زمین، آب، بذر، گاو و نیروی کار انسان تقسیم کند و هر سهم را به مالک آن عامل تحویل دهد. البته این نظام ارباب - رعیتی در نقاط مختلف کشور ویژگی‌هایی داشت، ولی به هر صورت اصول کلی و شالوده اصلی آن که مالکیت اربابی بر زمین مزروعی است در سرتاسر کشور حاکم بود و نیروی کار و وسایل تولید در اقتصاد کشاورزی ایران به وسیله این نظام به هم می‌پیوست. و تنها در درون آن بود که تولید اجتماعی ممکن می‌شد و تنها با پذیرش آن بود که دهقان (رعیت) می‌توانست به کار کشاورزی بپردازد تا سپس از حاصل آن و در حدود سهمی که به او می‌رسید بخورد، بپوشد، بنوشد، مسکن داشته باشد. به عبارت دیگر رفع این ابتدایی‌ترین نیازمندی‌های یک انسان در جامعه‌ای که مناسبات تولیدی ارباب - رعیتی بر آن حاکم است موکول به پذیرش آن است. و لذا این مسأله ظاهراً ساده که انسان‌ها باید بپوشند و بخورند و بنوشند به مسأله بسیار مهم مناسبات تولیدی مربوط می‌شود.

از زمانی که اصول ارباب - رعیتی لغو شد، در کشاورزی ایران نیز نظام سرمایه‌داری به سرعت در حال گسترش و متبلور شدن است. حالا دیگر اصول مزارعه قالب و فرم اجتماعی به هم پیوستن انسان مولد با وسایل تولید نیست. انسان مولد، دهقان گندم کار - برای این‌که به ابزار کار و موضوع کار دسترسی پیدا کند و بتواند گندم بکارد باید اصول دیگری را

بپذیرد که اصول سرمایه‌داری است. بدین معنا که دهقان گندم‌کار برای این که گندم بکارد باید کارگر و مزدور سرمایه‌داری باشد که صاحب (و یا اجاره‌دار) زمین و سایر وسایل تولید است. به علت وجود بقایای فراوانی از گذشته فئودالی و انواع شیوه‌های دیگر ماقبل سرمایه‌داری، یعنی به علت این که جامعه ما در حال گذار است، این قالب جدید سرمایه‌داری گاه در زیر پوشش‌های گوناگون پنهان می‌شود و هنوز در کشاورزی به طور کامل جا نیفتاده است. اما به هر صورت در کار آن است که با قالب و فرم اصلی و همه‌گیر به هم پیوستن انسان مولد و وسایل تولید بدل شود.

در مورد تولید کفش نیز ما می‌توانیم آن نظام و یا قالبی را که انسان مولد را به وسایل تولید پیوند می‌دهد پیدا کنیم. در گذشته نه چندان دور، در کشور ما کفاش کسی بود که از خودش ابزار کار و سایر وسایل تولید داشت و احیاناً با کمک یک شاگرد کفش می‌دوخت.

مالکیت فردی این کفاش بر وسایل تولید قالبی بود که وی را به ابزار کار و سایر وسایل تولید می‌پیوست. رفته‌رفته این قالب شکست. سرمایه‌داری رشد کرد. تعداد روزافزونی از کفاش‌ها به کارگر کفاش بدل شدند و امروز در کارخانه‌های کفاشی کار می‌کنند. این بدان معناست که آنان به وسایل تولید دسترسی ندارند. مگر این که در یک کارخانه و یا کارگاه به عنوان کارگر مزدور استخدام شوند.

مجموعه مناسبات اقتصادی که در روند تولید اجتماعی میان انسان‌ها برقرار می‌شود، مناسبات تولیدی نامیده می‌شود. مهم‌ترین بخش این مناسبات عبارت است از مجموعه روابطی که در درون آن نیروی کار انسان مولد به وسایل تولید پیوند می‌یابد و حلقه مرکزی آن مالکیت وسایل تولید است.

مثلاً اصول مزارعه، مهم‌ترین بخش مناسبات تولیدی در نظام ارباب-رعیتی کشور است و رابطه مزدوری میان کارگر محروم از وسایل تولید با سرمایه‌دار صاحب وسایل تولید مهم‌ترین بخش مناسبات تولیدی سرمایه‌داری است

حلقه مرکزی مناسبات تولیدی عبارت است از شکل مالکیت وسایل تولید. بسته به این که مالکیت وسایل تولید چگونه باشد انواع مناسبات تولیدی و اشکال سازمان اجتماعی تولید و یا ساختار اقتصادی یعنی مجموعه مناسبات تولیدی به وجود می‌آید. اما باید توجه داشت که شکل مالکیت در عین حال که اساس مناسبات تولیدی است، همه این مناسبات نیست. کار انسانی جنبه اجتماعی دارد و مناسبات تولیدی شبکه بسیار وسیعی از مناسباتی را که میان میلیون‌ها اعضای یک جامعه در جریان و روند تولید، توزیع، مبادله و مصرف خواسته‌های مادی به وجود می‌آید، در برمی‌گیرد. مثلاً در جامعه سرمایه‌داری چنان که گفتیم میان کارگر و سرمایه‌دار- یعنی انسان محروم از وسایل تولید و انسان مالک وسایل تولید رابطه مزدوری برقرار می‌شود که اساسی‌ترین حلقه مناسبات تولیدی سرمایه‌داری است. اما علاوه بر این میان خود سرمایه‌داران و کارگران نیز انواع مناسبات برقرار است که باید جزو مناسبات تولیدی به حساب آورد. سرمایه‌داران با یکدیگر در رقابت اند، بزرگ‌ترها کوچک‌ترها را می‌بلعند، میان وام‌دهنده و وام‌گیرنده، بانکدار و صاحب کارخانه، رشته حمل و نقل با رشته کشاورزی و بازرگانی و غیره هزار و یک پیوند برقرار می‌شود تا روند تولید بی‌وقفه جریان یابد. به عبارت دیگر وقتی از سرمایه‌دار سخن می‌گوییم نباید یک سرمایه‌دار منفرد را در نظر بگیریم، بلکه باید طبقه سرمایه‌دار را در نظر آوریم و آن مناسبات اقتصادی و تولیدی را که آن‌ها را به هم پیوند می‌دهد و به صورت یک طبقه درمی‌آورد جزو مناسبات تولیدی بدانیم. هم‌چنین در مورد کارگران نیز نباید یک کارگر تنها را در نظر گرفت، بلکه باید طبقه کارگر را در نظر داشت و رقابت میان کارگران برای به دست آوردن کار که در مراحل ابتدایی رشد جنبش کارگری وجود داشته و اتحاد و تشکل کنونی آن‌ها را در اتحادیه‌های کارگری و سازمان‌های طبقاتی که کارگران برای دفاع مشترک از منافع و حقوق خویش تشکیل داده اند جزئی از مناسبات تولید دانست.

زمانی که از تولید سخن به میان می‌آید، مثلاً از تولید گندم یا کفش- چه بسا در نظر اول روند تولید در معنای کاملاً محدود آن در نظر مجسم می‌شود: به صورت تولید گندم در مزرعه، تولید کفش در کفاشی. در حالی که وقتی از تولید اجتماعی سخن می‌گوییم باید تولید را به معنای وسیع آن در نظر گرفت و توجه داشت که گندم در کشتزار و کفش در



دکان کفاشی فقط مرحله معینی از تولید است و این محصولها وقتی می‌تواند نیازمندی انسان را برآورند که مراحل بعدی تولید را نیز طی کرده و به دست مصرف‌کننده برسند. پای کسی را بپوشانند و یا بر سر سفره قرار گیرند. بنابراین تولید اجتماعی و مناسبات تولیدی را باید به معنای وسیع و در سیکل کامل تولید: از تولید به معنای اخص تا توزیع و مبادله و حمل و نقل تا مصرف در نظر گرفت و توجه داشت که مناسبات اقتصادی که میان انسان‌ها در جریان توزیع و مبادله و حمل و نقل تا مصرف برقرار می‌شود جزئی از مناسبات تولیدی است. (در اینجا باید به یک نکته اساسی توجه داشت و آن این که توزیع و مبادله و مصرف جدا از تولید وجود ندارد و نباید جدا از تولید بررسی شود. برخی از دانشمندان بورژوا چنین می‌کنند و به جای بررسی تولید تنها به بررسی مبادله و نوسان‌های بازار می‌پردازند و به نتایج نادرستی می‌رسند. ما این مطلب را به جای خود توضیح خواهیم داد.)

---

۱- لنین - کارل مارکس (زندگی‌نامه کوتاه با فشرده‌ای از مارکسیسم) ترجمه فارسی از انتشارات حزب توده ایران. ص.

۱۰

۲- مارکس - «نقدی بر اقتصاد سیاسی» مجموعه آثار مارکس و انگلس - چاپ روسی، جلد ۱۳ ص. ۷

۳- انگلس - سخنرانی در مراسم تدفین مارکس. مجموعه آثار مارکس و انگلس - چاپ روسی، جلد ۱۹، صفحه‌های ۳۵۰-

۳۵۱

## فصل اول - اقتصاد سیاسی چیست؟

### ۵- اقتصاد سیاسی علمی است جانبدار و طبقاتی

موضوع اقتصاد سیاسی چنان که گفتیم بررسی مناسبات تولیدی در مراحل گوناگون جامعه بشری است. نتایجی که از این

بررسی‌ها به دست آید، در جوامع طبقاتی خواه‌ناخواه با منافع طبقات اجتماعی برخورد می‌کند.

این نتایج علمی به طور عینی به سود طبقه‌ای معین و به زیان طبقه دیگر است. بنابر این از جانب یکی پذیرفته و از جانب دیگری نه. آن طبقات اجتماعی که نتایج بررسی کاملاً عملی و بی‌غرضانه پدیده‌های اقتصادی به زیان آنهاست، اصولاً با چنین بررسی علمی مخالفت می‌کنند و نتایج مزبور را نیز نمی‌پذیرند و برعکس طبقاتی که نتایج بررسی را به سود خود می‌بینند با تمام قوا در جهت گسترش و ژرف‌تر کردن هر چه بیش‌تر بررسی علمی می‌کوشند. به این معناست که می‌گوییم اقتصاد سیاسی علمی است جانبدار و طبقاتی.

وقتی این واقعیت اعلام می‌شود، دانشمندان بورژوا رو ترش می‌کنند. از علم «بی‌غرض» و «بدون تعصب» دم می‌زنند و ادعا می‌کنند که گویا مارکسیست-لنینیست‌ها وقتی از جانبدار بودن این علم سخن می‌گویند، «ساحت مقدس علم» را به غرض می‌آلایند؛ اما روشن است که منظور مارکسیست-لنینیست‌ها، از پذیرش و اعلام رسمی جانبدار بودن و طبقاتی بودن اقتصاد سیاسی به هیچ‌وجه این نیست که هر طبقه‌ای حق دارد در این علم موافق منافع و غرض‌های خویش دست ببرد، بلکه اثبات این واقعیت است که مدافعین سرمایه‌داری دانسته-این علم را تحریف می‌کنند و لذا بر کارگران است که آن را به درستی بیاموزند و قوانین آن را در پیشبرد انقلاب به خدمت گیرند.

اقتصاد سیاسی بورژوایی در آغاز کار، زمانی که بورژوازی هنوز طبقه‌ای بالنده بود، جنبه‌ای مترقی داشت. دانشمندانی مانند اسمیت و ریکاردو اندیشه‌های علمی و جالبی بیان کرده‌اند که اگر چه در حد کمال نیست، راه‌گشاست. اما از زمانی که بورژوازی ابتکار تاریخی را از دست داد و در مقیاس جهانی-تاریخی به یک طبقه ارتجاعی بدل شد، علم اقتصاد سیاسی بورژوایی نیز به یک شبه‌علم ارتجاعی بدل گردید و هر چه زمان می‌گذرد ارتجاعی‌تر می‌شود. اگر ریکاردو و اسمیت بدون قصد و نیت قبلی و تنها به دلیل محدودیت تاریخی و طبقاتی از سرمایه‌داری دفاع می‌کردند، در زمان ما دانشمندان مدافع سرمایه‌داری کار خود را از همین نیت و قصد دفاع از سرمایه‌داری و مقابله با سوسیالیسم آغاز می‌کنند. بسیاری از نوشته‌های آنان حتا رنگ و سایه علمی هم ندارد تا چه رسد به محتوای علمی.

پیدایش اقتصاد سیاسی مارکسیستی که تحولی بنیادی در این علم به وجود آورد، ضربه سنگینی بر اقتصاد سیاسی بورژوایی وارد آورد. اقتصاددانان بورژوا نمی‌توانند کشفیات عظیم مارکس را که به دلیل صحت و دقت کامل علمی خویش غیرقابل رد است، ندیده بگیرند. ولی نمی‌توانند و نمی‌خواهند آن‌ها را بپذیرد.

پس از پیدایش مارکسیسم، اقتصاد سیاسی بورژوایی به طور عمده پلیمیک و مناظره‌ای آشکار و نهان با مارکسیسم است. نوشته‌هایی که اقتصاددانان بورژوایی زیر عنوان پُرمطراق «روش علمی بی‌غرضانه» و به قید سوگند می‌نویسند، چیزی نیست جز ردیه‌های مبتذلی علیه مارکسیسم.

اقتصاددان آمریکایی پل ساموئلسن، درسنامه‌ای اقتصادی نوشته که در ایران نیز از طرف مؤسسات وابسته به دربار شاه چاپ و با تبلیغ فراوان انتشار یافت. مترجم این کتاب دکتر حسین پیرنیا سوگند می‌خورد که: «این کتاب برخلاف بسیاری از کتاب‌های اقتصادی دانشمندان غربی، برای توجیه نظام اقتصادی غربی نوشته نشده است! و تعصبی در آن چشم نمی‌خورد.»

«مؤلف که از استادان معروف آمریکایی می‌باشد، کوشیده است در بیان مطالب، اصول علمی را کاملاً رعایت نماید و نظرات و علاقه‌های شخصی را در تشریح مطالب و نتیجه‌گیری‌ها راه ندهد و رعایت کامل بی‌طرفی!! و شرف علمی را برخورد فرض بداند.»<sup>۱</sup>

دکتر پیرنیا با نوشته‌های اقتصادی دانشمندان غربی آشناست. زمانی که او تصریح می‌کند که بسیاری از آن‌ها مراعات بی‌طرفی و شرف علمی را نکرده‌اند و هدفشان توجیه نظام اقتصادی غربی بوده باید دریافت که قضیه تا چه حدی شور است. اما درباره کتاب ساموئلسن که با چنین سوگندی از «بی‌طرفی»!! آن سخن می‌ورد، باید گفت که این کتاب مبلغ

یکی از مبتذل‌ترین انواع اقتصاد سیاسی بورژوازی است و سر تا پا مغلطه و سفسطه دانسته است به قصد گمراه کردن خواننده. کتاب با کینه عمیق نسبت به مارکسیسم نوشته شده و هدف نویسنده اثبات این پیشداوری است که دردهای سرمایه‌داری معاصر قابل علاج است و سرمایه‌داری بر سوسیالیسم پیروز خواهد شد. برای اثبات «بی‌طرفی» نویسنده کافی است یادآوری کنیم که این رونویس التقاطی پر هرج و مرج سردرگمی است از نوشته‌های همان دانشمندان غربی که دکتر پیرنیا خود در «شرف علمی» آن‌ها این چنین تردید دارد.

«شرف علمی» دانشمندان بورژوا در زمان ما در چنان سطح نازلی است که آنان حتا نام اقتصاد سیاسی را تغییر داده و به جای اقتصاد سیاسی عناوینی نظیر «اقتصاد»، «اقتصاد عمومی»، «اصول علم اقتصاد» و غیره به کار می‌برند و اغلب نام موضوعی را هم که مورد بررسی است، غرض‌ورزانه پنهان می‌دارند. واژه سرمایه‌داری را که دیگر مورد نفرت وسیع‌ترین قشرهای مردم جهان است به کار نمی‌برند و به جای آن کلمات ظاهر فریب و بی‌محتوای دیگری نظیر «جامعه مصرف»، «جامعه صنعتی»، «جامعه رفاه بزرگ»، «اقتصاد آزاد»، «اقتصاد غربی» و غیره به کار می‌گیرند. همین آقای دکتر پیرنیا که آنچنان سنگ بی‌طرفی را به سینه می‌زند به جای اقتصاددانان بورژوازی و نظام اقتصادی سرمایه‌داری، چنان که دیدیم «نظام اقتصادی غربی» به کار می‌برد.

در جامعه ایران، جانبدار و طبقاتی بودن علم اقتصاد سیاسی را نه تنها می‌توان با چشم دید، بلکه می‌توان مزه آن را با شلاق و زندان و انواع شکنجه‌های قرون وسطایی چشید. آموزش علم اقتصاد سیاسی صاف و ساده قدغن است و داشتن کتاب علم اقتصاد مارکسیستی جرم محسوب می‌شود. رژیم حاکم ایران-شاه- که دانسته و آگاه و آگاهانه مشغول گسترش هر چه وسیع‌تر مناسبات سرمایه‌داری در شهر و ده ایران است از یک سو علم واقعی اقتصاد سیاسی را به شدیدترین وجهی ممنوع کرده و از سوی دیگر با دستکاری علنی در علم اقتصاد، به فریب توده‌های ستمکش می‌کوشد تا جایی که در حرف حتا از سرمایه‌داری انتقاد هم می‌کند و هدف خود را ایجاد جامعه‌ای با نام و نشان گنگ نظیر «تمدن بزرگ»، «جامعه تعاونی» و غیره اعلام می‌دارد و مدعی است که از هر گونه ایدئولوژی «وارداتی» و هر گونه «ایسمی» فارغ است

و در مقیاس ملی و با مفاهیم ایرانی می‌اندیشد و نه در قالب طبقاتی. ولی در عین حال فراموش نمی‌کند که کلمه کارفرما در برابر کلمه کارگر که در قوانین کار ایران نیز آمده، بیانگر گوشه‌ای از واقعیت استثمار سرمایه‌داری است و لذا ضمن فراغت کامل از هر گونه «ایسمی» لازم می‌داند این کلمه را تغییر دهد و به جای آن کلمه «کارآما» می‌گذارد تا چنین وانمود شود که نقش سرمایه‌دار در تولید نقش مفید بوده و عبارت از آماده کردن شرایط کار و تولید است، نه استثمار، یعنی تصاحب حاصل زحمت پرداخت نشده کارگران.

باید توجه داشت که همه این‌ها اقتصاد سیاسی است، اقتصاد سیاسی بورژوازی که شیوه اصلی آن دستکاری غرض‌ورزانه واقعیت و اجرای عملی جانبداری طبقاتی در علم اقتصاد سیاسی ضمن مخالفت ظاهری با آن است.

علاوه بر دانشمندان بورژوازی که از نظر تاریخی در خدمت بورژوازی قرار دارند و دانشمندیانی که آشکارا مداح سرمایه‌اند و پایه‌های سرمایه‌داری انحصاری هر روز ارتجاعی‌تر می‌شوند، دانشمندی هم هستند که منافع طبقات متوسط و خرده بورژوازی را بیان می‌کنند. این دانشمندان اقتصاد سرمایه‌داری را بررسی کرده و اقتصاد سیاسی خرده‌بورژوازی را به وجود آورده‌اند که نمونه کلاسیک اقتصاد سیاسی پرودون است.

ویژگی اقتصاد سیاسی خرده‌بورژوازی، خصلت دوگانه آنست که از خصلت دوگانه قشرهای خرده‌بورژوا سرچشمه می‌گیرد. از آنجا که خرده‌بورژوازی از رشد سرمایه‌داری زیان می‌بیند و با تکامل آن ورشکست شده و از میان می‌رود قادر است بسیاری از جوانب منفی رشد سرمایه‌داری را ببیند و از آن انتقاد کند. اما از آنجا که آینده روشنی ندارد قادر نیست این انتقاد را بر مبنای علمی محکمی استوار ساخته، شیوه تولیدی مترقی‌تری از سرمایه‌داری ارایه دهد. و بنابراین تا زمانی که از موضع خویش دست نکشیده و به موضع پرولتاریا نپیوسته است چشم دیدن آینده را ندارد.

از اینجاست که اقتصاد سیاسی خرده‌بورژوازی از یک سو از سرمایه‌داری انتقاد می‌کند و معایب آن را نشان می‌دهد و این جنبه مثبت آن است و از سوی دیگر قادر به درک سیر تکامل قانونمند تاریخ به سوی سوسیالیسم نیست و به جای سرمایه‌داری پیشنهاد‌های تخیلی و گاه سیاست‌های ارتجاعی مطرح می‌سازد که اگر به درستی و به موقع شناخته و افشا نشود به جنبش کارگری زبان می‌رساند.

در زمان ما که تعداد زیادی از مستعمرات و نیمه‌مستعمرات سابق از زیر سلطه استعمار بیرون آمده و بر سر دو راهی سوسیالیسم یا سرمایه‌داری وابسته قرار گرفته‌اند قشرهای خرده‌بورژوا و دهقانان ماقبل سرمایه‌داری این کشورها به راه رشد غیرسرمایه‌داری، به مقابله با امپریالیسم و شیوه‌های نواستعماری آن و به تحکیم مواضع دولت‌های انقلابی ضدامپریالیستی در اقتصاد کشور و گسترش هر چه وسیع‌تر مناسبات اقتصادی با کشورهای سوسیالیستی ابراز علاقه می‌کنند. دانشمندان بیانگر نظریات این قشرها نیز انواع تئوری‌های اقتصادی و «سوسیالیسم»‌های گوناگون عرضه می‌دارند که در قیاس با سوسیالیسم علمی بسیار ناقص و گاه گمراه کننده است. اما در همان حدودی که پرولتاریا با حفظ مواضع خویش برای اتحاد همه نیروهای ضدامپریالیستی و هواداران راه رشد غیرسرمایه‌داری می‌کوشد تا سمت‌گیری مطمئن سوسیالیستی این کشورها را تأمین کند، می‌توان و باید نسبت به این گونه نظریات اقتصادی خرده‌بورژوازی ضدامپریالیستی برخوردی خلاق داشت تا آنچه را که مایه گمراهی است به دور ریخت و از آنچه زمینه ضدامپریالیستی و ضدسرمایه‌داری دارد، بهره گرفت.

اقتصاد سیاسی یکی از سه جزء اساسی ترکیب کننده و تشکیل دهنده مارکسیسم-لنینیسم است و آشنایی با مارکسیسم-لنینیسم بدون آشنایی کامل با اقتصادی سیاسی مقدور نیست.

مبارزین انقلابی باید این علم را با دقت تمام بیاموزند تا ساختار اقتصادی جامعه، جای هر یک از طبقات و گروه‌های اجتماعی، علل، پایه‌ها و انگیزه‌های مبارزات طبقاتی و جهت سیر تحول تاریخ را به درستی درک کنند. اقتصاد سیاسی

اندام جامعه را می‌شکافد و ما را با اجزا و اعضای درونی، فیزیولوژی و مکانیسم حرکت آن آشنا می‌کند. پرولتاریا از طریق آشنایی با این علم و شناخت درست قوانین اقتصاد سرمایه‌داری، اسلحه برآبی در نبرد طبقاتی خویش به دست می‌آورد؛ اسلحه‌ای که با قاطعیت علمی و خدشه‌ناپذیری پیروزی پرولتاریا را بر بورژوازی، پیروزی سوسیالیسم را بر سرمایه‌داری، بشارت می‌دهد و راه پیروزی را می‌نمایاند.

---

۱- اقتصاد، نوشته پل ساموئلسن. ترجمه دکتر پیرنیا